

فرهنگ
پرو



و. ای. لینن

جنگ وانقلاب

برگردان: وارطان میکائیلیان

و. ای. لنین

جنگ و انقلاب

برگردان: وارثان میکائیلیان

متن این سخنرانی از مجموعه مقاله‌های لنین با نام
«بین دو انقلاب» - ترجمه‌ی انگلیسی، چاپ «پروگرس»
مسکو ۱۹۷۶ - به فارسی برگردانیده شده است.

● جنگ و انقلاب

● و. ای. لنین

● برگردان: وارقان میکائیلیان

● نقاش چهره‌ی لنین: حمید رضا میرقنبری

● تنظیم کننده‌ی روی جلد: حسین کابری

● ناشر: فرهنگ نوین - تهران صندوق پستی ۱۷۶۳

● چاپ اول بهار ۱۳۶۵

● بهاء: ■ ریال

آشاره

لنین این سخنرانی را ر تالار اجتماعات مدرسه‌ی افسران نیروی دریایی پتروگراد ایراد کرد. بیش از ۲۰۰۰ نفر حضور یافته بودند. آنتونوف، کمیسر سابق کارخانه‌ی فولاد اوبوخوف در خاطراتش نوشته است: «حاضر جلسه بسیار متنوع بودند. گرچه بلیت‌های اندکی در شهر، تا آنجا که به یاد می‌آورم، تنها میان اعضای حزب توزیع شده بود، اما تعداد کسانی که می‌خواستند حضور یابند، از گنجایش تالار بیشتر بود، گروه بسیاری از روشنفکران، دانشجویان، سربازان، و افسران آمده بودند. چون جای نشستن نبود، همه سرپا ایستادند و مثل ساردین به یکدیگر فشرده شدند. سکوی سخنران در انتهای تالار، روبروی در ورودی قرار داشت. کروپسکایا (همسر لنین) و م. ای. اولیانووا (خواهر لنین) نزدیک سکو ایستاده بودند و یادوایسکی روی پلکان سکو ایستاده بود. سخنرانی بیش از دو ساعت طول کشید. حاضر ورود لنین را با ابراز احساسات گرم و پرشوری پذیرا شدند و بادقت خارق‌العاده‌ای به سخنرانی گوش فرا دادند». متن سخنرانی تا مدت‌ها در دسترس نبود تا چند سالی بعد که شخص ناشناسی رونوشتی از سخنرانی را در انستیتو لنین به اولیانووا تقدیم کرد. این متن در ۲۳ آوریل ۱۹۴۹ در شماره ۹۳ پراودا به چاپ رسید و بعدها در «مجموعه‌ی آثار لنین» جلد ۴۴ از صفحه ۳۹۸ تا ۴۴۱ جای گرفت.

ویژگی طبقاتی جنگ

به تازگی در مطبوعات و جلسات عمومی آنقدر به مسئله‌ی جنگ و انقلاب پرداخته شده که احتمالاً عده‌ی زیادی از شما، نه تنها با بسیاری از جنبه‌های مسئله آشنا باشید بلکه برایتان ملال‌آور هم شده است. من تاکنون یک بار هم فرصت سخن گفتن یا حتا شرکت در جلسات حزبی یا هر جلسه‌ی عمومی دیگری در این ناحیه را نداشته‌ام، و از این رو، تن به این مخاطره می‌دهم که، شاید، تکرار مکررات کنم یا به آن جنبه‌های مسئله که بیشتر مورد توجه شما است به تفصیل تمام نپردازم.

به نظر من، مهمترین چیزی که معمولاً در مسئله‌ی جنگ بر آن چشم می‌پوشند، موضوع اساسی‌یی است که توجه چندانی به آن نمی‌شود و بحث‌های بسیار- و باید بگویم بیهوده، نو میدان و بی‌اساس- در آن مورد جریان دارد، و آن مسئله‌ی ویژگی طبقاتی جنگ است:

چه چیزی سبب جنگ شد، چه طبقاتی در آن شرکت دارند، و چه شرایط تاریخی و تاریخی- اقتصادی باعث شروع آن شد. تا آنجا که من توانسته‌ام شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی جنگ در جلسات عمومی و حزبی را پیگیری کنم، به این نتیجه رسیده‌ام که دلیل وجود این همه سوء تفاهم در مورد این موضوع، در اغاب موارد، آن است که هنگام پرداختن به مسئله‌ی جنگ، به زبان‌هایی کاملاً متفاوت سخن می‌گوییم.

از دیدگاه مارکسیسم، یعنی از دید سوسیالیسم نوین علمی، موضوع اصلی در هر بحثی بوسیله‌ی سوسیالیست‌ها در مورد چگونگی ارزیابی جنگ و چگونگی برخورد با آن، این است: جنگ به چه دلیلی انجام می‌شود. و کدام طبقات آن را بر صحنه آورده و هدایت می‌کنند. ما مارکسیست‌ها از آن دسته افرادی نیستیم که مخالف قسم خورده‌ی همه‌ی جنگ‌ها هستند. ما می‌گوییم: هدف ما دست یافتن به نظام سوسیالیستی جامع است، که

با محور تقسیم بشریت به طبقات، با امحاء هر گونه استثمار انسان بدست انسان و ملت بوسیله‌ی ملت، به ناگزیر همانا احتمال بروز جنگ را از میان خواهد برد.

اما در جنگ برای دستیابی به آن نظام سوسیالیستی جامعه، ما مجبور به رویارویی با شرایطی هستیم که طی آن، مبارزه‌ی طبقاتی در هر ملت مفروضی بتواند علیه جنگ میان ملت‌های مختلف سر بر آورد؛ جنگی که سرنوشت آن را همین مبارزه‌ی طبقاتی معلوم خواهد کرد. از این رو، ما نمی‌توانیم وقوع جنگ‌های انقلابی، یعنی جنگ‌های حاصل از مبارزه‌ی طبقاتی، جنگ‌هایی را که از سوی طبقات انقلابی پیا می‌شوند و جنگ‌هایی را که دارای اهمیت انقلابی مستقیم و مبرم هستند، غیر محتمل بدانیم. وقتی بیاد بیاوریم که تاریخ انقلاب‌های اروپایی در قرن گذشته، مثلاً طی ۱۲۵ تا ۱۳۵ سال، جنگ‌هایی اکثراً ارتجاعی را برای ما بهارمغان آورده است اما جنگ‌هایی انقلابی مانند جنگ توده‌های انقلابی فرانسه علیه اروپای متحد سلطنت طلب، عقب مانده، فئودال و شبه فئودال رانیز به ما عرضه کرده است، کمتر از پیش می‌توانیم چنین جنگ‌هایی را غیر محتمل بشماریم. امروزه در اروپای غربی، و به تازگی اینجا در روسیه نیز، هیچ چیزی بیش از ذکر نمونه‌ی جنگ‌های انقلابی، توده‌ها را فریب نمی‌دهد. جنگ داریم تا جنگ. ما باید به روشنی بدانیم که چه شرایط تاریخی‌یی سبب آغاز جنگ شده، کدام طبقات آن را پیا کرده‌اند، و به چه فرجامی می‌خواهند برسند. اگر اینها را بدانیم، همه‌ی حرفهایمان درباره‌ی جنگ، لزوماً سراسر بیهوده خواهد بود و بیش از آنکه موضوع را روشن کند، خشم‌مان را دامن خواهد زد. به این دلیل حالا که شما جنگ و انقلاب را موضوع صحبت امروز قرار داده‌اید، این حق را بد خود می‌دهم که بیشتر به این جنبه از موضوع بحث‌مان بپردازم.

ما همه این گفته‌ی «کلاوزویتس»^۱، یکی از مشهورترین نویسندگانی که درباره‌ی فلسفه و تاریخ جنگ مطالب نوشته است را می‌دانیم که می‌گوید: «جنگ، ادامه‌ی سیاست است به وسایلی دیگر»^۲. این گفته‌ی نویسنده‌یی است که اندکی پس از دوره‌ی جنگ‌های ناپلئونی، تاریخ جنگ‌ها را بررسی کرد و درس‌هایی فلسفی از آن گرفت. این نویسنده، که حالا بی‌تردید هر شخص متفکری با نظرات بنیادین آشنا است، حدود هشتاد سال پیش، این تصور عامیانه‌ی جنگ را زیر سؤال قرار داد که: جنگ چیزی است جدا از سیاست دولت‌ها و طبقات درگیر و حمله‌ی ساده‌یی است که صالح را برهم

می‌زند و سپس در پی آن، صلحی که به این ترتیب مختل شده باز مستقر می‌شود تا اندازه‌ای که بتوان گفت: «جنگیدند، و بعد دست کشیدند!». این دید که سراسر نتیجه‌ی نادانی است سال‌ها پیش رد شده، و با هر تحلیل کم و بیش دقیقی از هردوره‌ی تاریخی جنگ‌ها، باز رد می‌شود.

جنگ، ادامه‌ی سیاست است به‌وسایلی دیگر. همه‌ی جنگ‌ها از نظام‌های سیاسی زاینده‌شان جدایی ناپذیرند. سیاستی که دولتی مفروض، و طبقه‌ی مفروض در درون آن دولت، مدتها پیش از آغاز جنگ در پیش گرفته، به‌ناگزیر بوسیله‌ی همان طبقه در خلال جنگ ادامه می‌یابد و تنها شکل عملی ساختنش تغییر می‌کند.

جنگ، ادامه‌ی سیاست است به‌وسایلی دیگر. هنگامی که شهریان انقلابی و دهقانان انقلابی فرانسوی، در اواخر قرن هجدهم، سلطنت را با وسایل انقلابی برانداختند و جمهوری دمکراتیک برقرار کردند — هنگامی که شر سلطنت، و همینطور زمینداران را به‌شیوه‌ی انقلابی از سر خود کم کردند — آن مشی طبقه‌ی انقلابی، محدود به لرزاندن پایه‌های بقیه‌ی اروپای خودکامه، تزاری، امپراتوری، و شبه فئودالی بود. و ادامه‌ی اجتناب ناپذیر آن مشی طبقه‌ی پیروز انقلابی در فرانسه، جنگ‌هایی بود که همه‌ی کشورهای سلطنت‌طلب اروپا، با ائتلاف معروف‌شان، طی جنگی ضد انقلابی علیه فرانسه‌ی انقلابی، در آن صف بستند. همانطور که خلق انقلابی فرانسه برای نخستین بار در داخل کشور، توان انقلابی را به‌میزانی نشان داد که قرن‌ها بود سابقه نداشت، در جنگ اواخر قرن هجدهم نیز، با تغییر کل نظام استراتژی خود، کنار گذاشتن همه‌ی قوانین و سنت‌های قدیمی جنگ، جایگزین ساختن ارتش نوین انقلابی خلق بجای نیروهای مسلح قدیمی و آفریدن روش‌های نوین جنگ، خلاقیت انقلابی عظیم مشابهی را به‌نمایش گذاشت. به‌نظر من، این نمونه از آن جهت قابل توجه است که چیزهایی را به‌روشنی به‌ما نشان می‌دهد که حالا روزنامه‌نگاران بورژوا، وقتی پاانداز تعصبات عامیانه و نادانی‌ی توده‌های عقب‌مانده می‌شوند، فراموش می‌کنند. این توده‌ها ارتباط نزدیک اقتصادی و تاریخی میان انواع جنگ، و سیاست هر کشور را تا پیش از وقوع آن، و سیاست هر طبقه‌ی را که پیش از جنگ حکومت می‌کرده و به‌وسایل به‌اصطلاح «مسالمت‌آمیز» به‌فرجام خود رسیده‌است، نمی‌فهمند، می‌گوییم به‌اصطلاح، چرا که قهر وحشیانه‌ی لازم برای تضمین حکومت مسالمت‌آمیز بر، مثلاً، مستعمرات را به‌سختی می‌توان مسالمت‌آمیز خواند.

صلح بر اروپا حاکم بود، اما به این دلیل که سلطه‌ی ملل اروپایی برصدها میلیون مردم مستعمرات، تنها با جنگ‌های پیوسته، پی در پی، و پایان ناپذیری حفظ می‌شد که ما اروپایی‌ها اصولاً جنگ‌شان نمی‌دانیم، زیرا اغلب قریب به اتفاق آنها هیچ شباهتی به جنگ نداشتند، بلکه همانند کشتارهای وحشیانه و قتل‌عام مردم غیر مسلح بودند. موضوع این است که اگر بخواهیم بدانیم که جنگ کنونی برای چیست، باید ابتدا کل سیاست‌های قدرت‌های اروپایی را بررسی کنیم. نباید این یا آن نمونه، و این یا آن مورد خاص را در نظر بگیریم که ممکن است به آسانی از زمینه‌ی پدید، های اجتماعی بیرون کشیده شده باشد. و این ارزشی ندارد، زیرا نمونه‌ی خلاف آن را نیز می‌توان به همان آسانی فکر کرد، اگر می‌خواهیم بفهمیم که جنگ کنونی چگونه به شکلی ثابت و اجتناب‌ناپذیر، از این نظام زائیده شد و رشد کرد باید کل سیاست تمامی نظام دولتهای اروپائی را در نظر بگیریم.

ما مدام شاهد تلاش‌هایی، بخصوص از جانب مطبوعات سرمایه‌داری — خواه سلطنت طلب یا جمهوریخواه — هستیم که می‌خواهند معنی تاریخی‌بی را به این جنگ اضافه کنند که فاقد آن است. مثلاً در جمهوری فرانسه، شرکت فرانسه در این جنگ به عنوان ادامه و همتای جنگ‌های انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲، بیش از هر تمهید دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. به منظور اغفال توده‌های فرانسوی، کارگران فرانسوی و کارگران همه‌ی کشورها، بیش از هر تمهید دیگری می‌کوشند «اصطلاحات» و برخی از شعارهای سالهای انقلاب را به دوری ما اطلاق کنند و یا سخنانی از این قبیل را مطرح کنند که حالا هم فرانسه‌ی جمهوریخواه در برابر سلطنت‌طلبان از آزادیش دفاع می‌کند.

واقعیت «ناچیزی» که نادیده گرفته می‌شود این است که در ۱۷۹۲، جنگ بوسیله‌ی طبقه‌ی انقلابی در فرانسه پیا شده بود که دست به انقلاب بی‌نظیری زده بود و برای نابودی نهایی سلطنت فرانسه و قیام علیه اروپای متحد سلطنت طلب، با تنها هدف انجام مبارزه‌ی انقلابی، قهرمانی‌های بی‌سابقه‌ای از خود نشان داده بود.

جنگ در فرانسه، ادامه‌ی سیاست طبقه‌ی انقلابی بود که انقلاب کرده بود. به جمهوری دست یافته بود، با قدرتی بی‌سابقه به حساب سرمایه دارها و زمیندارها رسیده بود و در ادامه‌ی آن سیاست، به جنگی انقلابی علیه اروپای متحد سلطنت طلب پرداخته بود.

آنچه ما در حال حاضر در برابر داریم، عمدتاً دو اتحاد، و دو گروه از قدرت‌های سرمایه‌داری است. ما همه‌ی بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری دنیا — بریتانیا، فرانسه، امریکا و آلمان — را در برابر داریم که دهها سال است سیاست رقابت بی‌پایان اقتصادی‌یی را سرسختانه در پیش گرفته‌اند که هدفش دست‌یافتن به تفوق جهانی، منکوب کردن کشورهای کوچک و سه‌برابر و ده برابر کردن منافع حاصل از سرمایه‌ی بانکی است که تمام دنیا را در دام نفوذ خود گرفتار کرده است. سیاست‌های بریتانیا و آلمان در پی این چیزها است. من براین نکته تأکید می‌کنم. هر چه بیشتر براین نکته تأکید شود باز هم کم است، زیرا اگر این را فراموش کنیم، هرگز نخواهیم فهمید این جنگ برای چیست، و در نتیجه، به آسانی بازبچه‌ی هر مبلغ بورژوازی می‌شویم که می‌کوشد عباراتی دروغین را به ما قالب کند.

سیاست‌های واقعی دو گروه غول‌های سرمایه‌داری — بریتانیا و آلمان، که به اتفاق متحدان خود، علیه یکدیگر وارد میدان شده‌اند — یعنی سیاست‌هایی را که از دهها سال پیش از جنگ در پیش گرفته بودند باید مورد مطالعه قرار داد و کل آنها را درک کرد. اگر این کار را نکنیم، نه تنها یک ضرورت اساسی سوسیالیسم علمی، و بطور کلی تمامی علم الاجتماع را نادیده گرفته‌ایم، بلکه قادر به درک هیچ چیزی در مورد جنگ کنونی هم نخواهیم بود. در این صورت، به جای «میلیو کوف»^۲ خائن نشسته‌ایم که دارد شووینیسیم و نفرت ملتی از ملت دیگر را با روش‌هایی تبلیغ می‌کند که همه‌جا بدون استثناء پیاده می‌شوند — روش‌هایی که «کلاوز ویتس»، حدود هشتاد سال پیش، وقتی در باره‌شان می‌نوشت، همین دیدگاهی را به استهزاء گرفت که امروز برخی به آن معتقدند؛ یعنی اینکه ملت‌ها در صلح زندگی می‌کردند و بعد ناگهان جنگ شروع شد. انگار که واقعاً همین‌طور هم بوده است! چطور می‌توان علل جنگی را، بدون توجه به روابط آن در قبال سیاست پیش از جنگ فلان دولت، فلان نظام حکومتی و فلان طبقات توضیح داد؟ تکرار می‌کنم: این نکته‌ی اساسی است که همیشه آن را نادیده می‌گیرند. نفهمیدن آن، نه دهم تمامی بحث‌های مربوط به جنگ را به مشاجره‌ی صرف و لفاظی‌های بیهوده بدل می‌کند. ما می‌گوئیم، اگر سیاست‌های هر دو گروه متخاصم را طی چند دهه‌ی اخیر مطالعه نکرده‌اید — تا از عوامل تصادفی و نقل نمونه‌های نادر پرهیز کنید — و اگر نشان نداده‌اید که این جنگ چه روابطی با سیاست‌های

پیش از جنگ دارد، پس نمی‌فهمید که این جنگ برای چیست. این سیاست‌ها يك چیز را به‌ما نشان می‌دهند: رقابت مداوم اقتصادی میان دو غول بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری. در يك سو بریتانیا را داریم؛ کشوری که بخش اعظم کره زمین را در اختیار دارد، کشوری که از نظر ثروت، مقام اول را کسب کرده و این ثروت را نه بوسیله‌ی کار کارگران خود، بلکه از طریق استثمار مستعمرات بیشمار و به‌وسیله‌ی قدرت وسیع بانك‌هایش گرد آورده است. این قدرت در رأس همه‌ی بانك‌های دیگر که به‌صورت گروه كوچك بی‌اهمیتی از چهار یا پنج بانك عمده بوجود آمده که میلیاردها روبل سرمایه اندوخته‌اند و این پول‌ها را به‌صورتی بکار می‌اندازند که بی‌اغراق می‌توان گفت امروز هیچ‌تکه زمینی در دنیا وجود ندارد که سرمایه‌ی انگلیسی آن را با هزار و يك رشته به‌دام نیانداخته باشد. این سرمایه در آغاز قرن حاضر، که فعالیت‌هایش در ورای مرزهای کشورها گسترش یافت و گروهی از بانك‌های بزرگ را بوجود آورد که ثروت هنگفتی در دست داشتند، افزایش یافت. و سرمایه‌یی شد که با ایجاد این گروه كوچك بانكي، تمام دنیا را در دام میلیاردهای خود اسیر کرده است. مختصر و مفید، این است سیاست اقتصادی بریتانیا و سیاست اقتصادی فرانسه که حتا نویسندگان فرانسوی، که بعضی‌شان همکاران «اومانیه»^۲ — روزنامه‌یی که حالا در کنترل سوسیالیست‌های سابق، و در واقع مردی چون «لیسیس»، نویسنده‌ی مشهور امور مالی است — هستند، سالها پیش از جنگ اظهار داشتند: «فرانسه يك امپراتوری مالی است، فرانسه يك اولیگارش‌ی مالی است؛ فرانسه ترولخوار* دنیا است».

در سوی دیگر، و در جهت مقابل این گروه اساساً انگلیسی — فرانسوی، گروه دیگری از سرمایه‌داران را داریم که حتا حریص‌تر، درند، و غارتگرتر است؛ گروهی که هنگامی بر سر میز ضیافت سرمایه‌داران رسید که همه‌ی صندلی‌ها اشغال شده بود، اما این یکی، روش‌های جدیدی برای گسترش تولید سرمایه‌داری، تکنیک‌های پیشرفته، و تشکیلات برتری را در مبارزه‌ی آنها وارد کرد، که سرمایه‌داری کهن، سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد را به سرمایه‌داری تراست‌ها، سندیکاها و کارتل‌های بزرگ تبدیل کرد. این گروه، آغاز تولید سرمایه‌داری

* در متن اصلی: وام‌پرداز — م.

دولتی را مطرح کرد، که قدرت عظیم سرمایه‌داری و قدرت عظیم دولت را در يك مكانیسم واحد آمیخت و ده‌ها میلیون مردم را وارد تشکیلات واحد سرمایه‌داری دولتی کرد. این است تاریخ اقتصادی، و این است تاریخ دیپلماتیک با عمر چند ده سال، که هیچکس نمی‌تواند بر آن چشم ببندد. این تنها و تنها علامت راهنما برای حل مسئله‌ی جنگ به‌صورتی شایسته است؛ شما را به این نتیجه می‌رساند که جنگ کنونی هم حاصل سیاست‌های طبقاتی است که در آن درگیر شده‌اند، و حاصل سیاست‌های دو غول برتری است که مدت‌ها پیش از جنگ، تمام دنیا و همه‌ی کشورها را در دام استثمار مالی گرفتار کرده‌اند و کمری زمین را از نظر اقتصادی میان خود تقسیم کرده‌اند. آنها باید که باهم برخورد می‌کردند، زیرا تقسیم مجدد این برتری، از دیدگاه سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیر شده بود. تقسیم سابق برپایه‌ی این واقعیت بود که بریتانیا، طی چند قرن، رقبای پیشین خود را از میان برده بود. یکی از رقبای پیشین، هلند بود که بر تمام دنیا فرمان می‌راند. دیگری فرانسه بود که حدود صد سال بخاطر دست‌یافتن به برتری، جنگیده بود. بریتانیا پس از يك رشته جنگ‌های طولانی، به لطف قدرت اقتصادی، و سرمایه‌ی بازرگانش، توانسته بود سلطه‌ی بی‌چون و چرای خود را بر سراسر دنیا مستقر سازد. در ۱۸۷۱، غارتگر جدیدی نمایان شد؛ قدرت سرمایه‌داری جدیدی پیا خاست و با گام‌های بسیار سریع‌تر از بریتانیا توسعه یافت. این، نکته‌ی اساسی است. هیچ کتابی درباره‌ی تاریخ اقتصادی نخواهید یافت که این واقعیت مسلم — واقعیت توسعه‌ی سریع‌تر آلمان — را انکار کرده باشد. این توسعه‌ی سریع سرمایه‌داری در آلمان، توسعه‌ی غارتگر جوان نیرومندی بود که وارد کنسرت قدرتهای اروپایی شد و گفت: «شما هلند را نابود کردید، فرانسه را شکست دادید، نصف دنیا را تصرف کرده‌اید، حالا دیگر لطف فرموده به ما اجازه بدهید سهم منصفانه‌مان را برداشت کنیم». «سهم منصفانه» یعنی چه؟ و در دنیای سرمایه‌داری، دنیای بانک‌ها، چه تعریفی دارد؟ در دنیای بانک‌ها قدرت یعنی تعداد بانک‌ها؛ یعنی همان تعریفی که يك بلندگوی میلیاردرهای امریکایی، با صراحت خاص امریکایی و بدگمانی خاص امریکایی بدست داد: «جنگ اروپا برای سلطه بر دنیا پیا شده است. برای سلطه بر دنیا، دو چیز لازم است: دلار و بانک. ما دلار را داریم، بانکهایش را هم خواهیم ساخت و بر دنیا مسلط خواهیم شد». این اظهار نظر يك روزنامه‌ی مهم میلیاردرهای امریکایی بود. باید

بگویم که این اظهار نظر بدبینانه‌ی يك ميلیاردز پر سرو صدای امریکایی، هزار بار بیشتر حقیقت دارد تا هزاران مقاله‌ی دروغگویان بورژوازی که سعی دارند به مردم بقبولانند که این جنگ برای منافع ملی و مسائل ملی و این گونه یاوه‌های مشعشع کاملاً آشکار پیا شده است؛ دروغ‌هایی که تاریخ را تماماً منکر می‌شوند و نمونه‌ی منحصر به فردی چون مورد آلمان درنده خو را مثال می‌زنند که به بلژیک حمله کرد. این مورد، بی‌تردید موردی واقعی است. این گروه از غارتگران با وحشیگری حیوان صفتانه‌ی به بلژیک حمله کرده، اما همان کاری را کرد که گروه دیگر، روزی از آن، و با وسایلی دیگر انجام داده و امروز نیز با کشورهای دیگر همان می‌کند.

انضمام

هنگامی که درباره‌ی انضمام [خاک سایر کشورها] صحبت می‌کنیم — و این در رابطه با مسئله‌ی است که من می‌گویم اجمالاً به عنوان تاریخ روابط اقتصادی و دیپلماتیکی که به جنگ کنونی ختم شد برای شما تشریح کنم — هنگامی که درباره‌ی «انضمام» صحبت می‌کنیم، همیشه یادمان می‌رود که معمولاً جنگ به همین دلیل پیا می‌شود؛ بخاطر قطعه قطعه کردن مناطق فتح شده، یا عامیانه‌تر بگوییم، برای تقسیم غنایمی که دو دسته دزد به تاراج برده‌اند. هنگامی که درباره‌ی «انضمام» صحبت می‌کنیم، همیشه باروش‌هایی مواجه می‌شویم که، به اصطلاح عامی، در مقابل انتقاد تاب نمی‌آورند، و همانند روش‌های ژورنالیسم عامیانه، حيله و فریب تعمدی هستند. اگر از يك شوونیست یا سوسیالیست-شوونیست روس پرسید «انضمام به آلمان»* یعنی چه، خواهید دید که او موضوع را به درستی برایتان توضیح خواهد داد، زیرا کاملاً آن را می‌فهمد. اما هرگز درباره‌ی سؤال شما در مورد يك تعریف کلی از «انضمام»، که برای همه — آلمان، بریتانیا و روسیه — مناسب باشد، پاسخی نخواهد داد. هرگز این کار را نخواهد کرد! و هنگامی که «رچ»^۶ (برای اینکه نمونه‌ی زنده داده باشیم) «پراودا»^۷ را به استهزاء گرفت و گفت: «این پراودیست‌ها قضیه‌ی کورلنده را نمونه‌ی

* منظور این است که آلمان سرزمین دیگری را ضمیمه‌ی خاک خود کند.

از «انضمام» می‌دانند! چگونه می‌توان با اینگونه افراد صحبت کرد! و ما جواب دادیم: «لطفاً «انضمام» را طوری تعریف کنید که هم به آلمان بخورد و هم به بریتانیا و روسیه، و ما اضافه می‌کنیم که یا شما تجاها می‌کنید یا اینکه ما بلافاصله افشایتان خواهیم کرد*» - «رچ» سکوت اختیار کرد. ما ادعا می‌کنیم که هیچ روزنامه‌یی، خواه مال شوونیست‌ها بطور کلی - که به‌سادگی می‌گویند باید از میهن دفاع کرد - و خواه مال سوسیال - شوونیست‌ها، تاکنون تعریفی از انضمام بدست نداده است که هم مناسب روسیه باشد و هم در خورد آلمان، و در مورد هردو قابل اطلاق باشد. به‌این دلیل نمی‌توانند این کار را بکنند که این جنگ، ادامه‌ی سیاست «انضمام» است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هردو گروه درگیر در جنگ. این هم که کدامیک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی برای ما ندارد. تاریخ هزینه‌های دریایی و نظامی‌ی این دو گروه را طی چنددهه در نظر بگیرید؛ تاریخ جنگ‌های کوچکی را در نظر بگیرید که آنها پیش از این جنگ بزرگ بپا کردند؛ «کوچک» از این جهت که اروپایی‌های اندکی در آن جنگ‌ها کشته شدند، در حالیکه صدها هزار نفر از ملت‌های تحت سلطه‌ی آنها به‌خاک افتادند؛ ملت‌هایی که از دید آنها، اصلاً ملت به‌حساب نمی‌آمدند (چطور می‌شد آسیایی‌ها را ملت شمردا)؛ جنگ‌هایی که علیه این ملت‌ها بپا شد، جنگ‌هایی علیه مردم غیر مسلحی بود که به‌سادگی به‌مسلل بسته شدند. آیا می‌توان آنها را جنگ شمرد؟ راستش را بخواهید، آنها اصلاً جنگ نبودند، و می‌توانید فراموش‌شان کنید. رفتار آنها در قبال این فریب آشکار توده‌ها چنین است.

جنگ کنونی، ادامه‌ی سیاست تسخیر، به‌گلوله بستن ملت‌ها، خصومت‌های باور نکردنی‌ی آلمانی‌ها و بریتانیایی‌ها در آفریقا، و بریتانیایی‌ها و روس‌ها در ایران است؛ اما مشکل بتوان گفت کدامیک بیشتر جنایت کرده است. به‌همین دلیل بود که سرمایه‌داران آلمانی به‌چشم دشمن به آنان می‌نگریستند. می‌گفتند، آه، شما به‌این دلیل قدرتمندید که ثروتمند هستید؛ اما ما قدرتمندتریم، به‌این دلیل هم، همان حق «مقدس» غارت را داریم. تاریخ سرمایه‌ی مالی بریتانیا و آلمان در مدت چند دهه‌ی پیش از جنگ، چنین است. تاریخ روابط روس و آلمان، روس و بریتانیا،

* ر. ک. و. ای. لینن - مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۴، صص ۳۶-۳۵ (ویراستاران)

و آلمان و بریتانیا چنین است. و این کلید راهنمای فهمیدن علت جنگ است. به این دلیل است که داستانی که این روزها در مورد دلیل جنگ بر سر زبانهاست، فریب محض است. آنها با از یاد بردن تاریخ سرمایه‌ی مالی، و تاریخ چگونگی بپا کردن این جنگ بخاطر تقسیم مجدد، جریان را به این شکل مطرح می‌کنند: دو ملت در صلح و صفا می‌زیستند، بعد ناگهان یکی به دیگری حمله کرده و آن دیگری هم جواب حمله را داد. تمامی علم، و تمامی بانک‌ها فراموش شده‌اند. و به خلق‌ها می‌گویند اسلحه بردارید، و دهقانان هم که چیزی از سیاست نمی‌دانند، اسلحه‌برمی‌دارند. تنها کاری که از دستشان برمی‌آید این است که جواب حمله را بدهند! تنها منطقی که از پی این نوع استدلال می‌آید، تعطیل کردن روزنامه‌ها، سوزاندن کتاب‌ها و منع هرگونه سخنی پیرامون «انضمام» در مطبوعات است. به این ترتیب، چنین برداشتی از «انضمام»، توجیه‌پذیر خواهد بود. آنها نمی‌توانند حقیقت قضیه‌ی انضمام را بگویند، زیرا تمامی تاریخ‌روسیه، بریتانیا و آلمان، جنگ مداوم و بی‌رحمانه و خونین بر سر «انضمام» بوده است. لیبرال‌ها در ایران و آفریقا، جنگ‌های سبعانه‌ی بپا کردند، و مخالفان سیاسی را در هند شلاق زدند زیرا آنها جرأت طرح خواسته‌هایی را کرده بودند که اینجا در روسیه بخاطرشان جنگ بپا شده بود. سربازان استعماری فرانسه هم خلق‌ها را تحت ستم گرفتند. و این، همانا «ماقبل تاریخ» است؛ تاریخ واقعی چپاولی بی‌سابقه! سیاست این طبقات چنین است، و جنگ کنونی ادامه‌ی آن است. به این دلیل است که در مورد مسئله‌ی «انضمام»، نمی‌توانند جوابی را بدهند که ما می‌دهیم؛ و جواب ما این است، هر ملتی که نه بنابر انتخاب داوطلبانه‌ی اکثریت خود بلکه بر مبنای تصمیم شاه یا دولتی، به ملتی دیگر بپیوندد، ملتی است که به «انضمام» درآمده است. محکوم کردن «انضمام» به این معنی است که برای هر ملتی، حق تشکیل کشور جداگانه یا زندگی در اتحاد با هر آنکه خود برگزیند را قایل می‌شویم. چنین جوابی، برای هر کارگری که آگاهی طبقاتی داشته باشد، کاملاً روشن است.

در هر قطعه‌نامه‌ی، که ده‌ها تایش تصویب شده، و حتا در روزنامه‌ی «زملیا - ای - وولیا» به چاپ رسیده، جواب آنها را که بالحنی فلاکت‌بار ابراز شده است خواهید یافت: ما جنگ را به دلیل برتری بر سایر ملتها نمی‌خواهیم، ما برای آزادی‌مان می‌جنگیم، این همان حرفی است که همه‌ی کارگران و دهقانان می‌گویند؛ آنها نظر زحمتکشان و تصور

آنها از جنگ را به این شیوه بیان می‌کنند. آنها تلویحا می‌گویند که اگر جنگ به سود زحمتکشان و علیه استثمارگران بود، موافق آن می‌بودند. ما هم همینطور، و هیچ حزب انقلابی نیست که مخالف این حرف باشد. جایی که این پیشنهادکنندگان قطعنامه‌های پیشمار به خطا می‌روند، آنجا است که معتقدند خود در جنگ شرکت دارند. ما سربازان، ماکارگران، و ما دهقانان در راه آزادی‌مان می‌جنگیم. من هرگز سؤالی را که یکی از آنها پس از جلسه‌ی من پرسید فراموش نخواهم کرد. او گفت: «چرا تو همیشه علیه سرمایه‌داران حرف می‌زنی؟ من که سرمایه‌دار نیستم، درست است؟ ما کارگریم، داریم از آزادی‌مان دفاع می‌کنیم». اما تو اشتباه می‌کنی. تو می‌جنگی، چون مطیع دولت سرمایه‌داری هستی. دولت‌ها هستند که این جنگ را ادامه می‌دهند و نه خلق‌ها. از اینکه بینم کارگر یا دهقانی، سیاست خود را نمی‌داند، بخت یا بداقبالی وارد شدن به اسرار دیپلماسی یا تصویر این غارت مالی را نداشته است (مثلا ستمی که به‌وسیله‌ی روسیه و بریتانیا بر ایران رفته است) تعجب نمی‌کنم — تعجب نمی‌کنم اگر این تاریخ را فراموش کرده باشد و ساده‌لوحانه بگوید: وقتی من می‌جنگم، قضیه به سرمایه‌دارها چه ربطی دارد! او رابطه‌ی میان جنگ و دولت را نمی‌فهمد؛ نمی‌فهمد که جنگ را دولت پیا می‌کند، و او وسیله‌ی است در دست آن دولت. او می‌تواند خود را جزئی از خلق انقلابی بداند و قطعنامه‌های فصیح صادر کند، این موضوع برای روس‌ها خیلی معنی دارد، چون همین تازگی‌ها بر سرشان آمده است. به تازگی دولت موقت اعلامیه‌ی «انقلابی» صادر کرده است. این اعلامیه به درد ما نمی‌خورد. ملت‌های دیگر، که در هنر کاپیتالیستی فریب دادن توده‌ها بوسیله‌ی نوشتن بیانیه‌های «انقلابی» بیش از ما تجربه دارند، مدت‌ها است که همه‌ی رکوردهای دنیا را در این زمینه شکسته‌اند. اگر تاریخ‌پارلمانی‌ی جمهوری فرانسه را از وقتی که به حامی تراریسم مبدل شد مرور کنید، طی چند دهه‌ی این تاریخ، ده‌ها نمونه خواهید یافت که بیانیه‌هایی پر از فصیح‌ترین جمله‌ها و عبارت‌ها، در خدمت نقاب‌گذاشتن بر سیاست ظالمانه‌ترین چپاول استعماری و مالی بودند. تمامی تاریخ جمهوری سوم فرانسه^{۱۰}، تاریخ این چپاول‌ها است. سرمنشأ جنگ کنونی، این است. جنگ کنونی، ناشی از بدجنسی سرمایه‌داران یا سیاست غلط فلان پادشاه نیست. چنین فکری بکلی خطا است. خیر، این جنگ، حاصل نظام فوق‌سرمایه داری و بویژه سرمایه‌ی بانکی است که در سه چهار بانک برلین و پنچ

شش بانك لندن جمع شده، بانك‌هایی که بر تمام دنیا حاکم‌اند، ذخایر دنیا را ضبط کرده‌اند، سیاست مالی‌شان را به‌زور اسلحه تقویت می‌کنند، و سرانجام در نبرد مسلحانه‌ی وحشیانه‌ی برخورد می‌یابند، چرا که در فتوحات‌شان به‌آخر رسیده‌اند. یکی از دو طرف باید از مستعمراتش چشم‌پوشد. چنین مسائلی در این دنیای سرمایه‌داران، داوطلبانه حل نمی‌شوند. این موضوع را فقط از راه جنگ می‌توان حل کرد. به‌این دلیل است که ملامت کردن این یا آن راهزن تاجدار، معنی ندارد. آنها، این راهزنان تاجدار، همه سروته یک‌کرباسند. به‌همین دلیل است که سرزنش کردن سرمایه‌داران این یا آن کشور هم همانقدر بی‌معنی است. آنها را فقط به سبب ارائه‌ی چنین نظامی می‌توان سرزنش کرد. اما این کار تماماً مطابق قانونی انجام شده، که با تمام نیروهای یک کشور متمدن حراست می‌شود. «من کاملاً حق دارم؛ من سهام خریدم. تمام دادگاه‌ها، پلیس، کل ارتش و همه‌ی ناویان دنیا دارند از حق مقدس من برای سهام پاسداری می‌کنند». برای علم شدن بانك‌هایی که صدها میلیون روبل در اختیار دارند، یا برای اینکه تورهای چپاول‌شان را بر سر تمام دنیا انداخته‌اند، یا به‌این دلیل که در نبرد مهلك گرفتار شده‌اند، چه کسی را باید سرزنش کرد؟ اگر راست می‌گویید مقصر را پیدا کنید! گناه از نیم قرن توسعه‌ی سرمایه‌داری است، و تنها راه نجات از آن، سرنگون کردن حکومت سرمایه‌داران به وسیله‌ی انقلاب کارگری است. این پاسخی است که حزب ما از تحلیل جنگ بدان دست یافته است، و به‌این دلیل است که ما می‌گوییم: همین مسئله‌ی ساده‌ی انضمام‌ها را چنان بفرنج و پیچیده جلوه داده‌اند، و سخنگویان احزاب بورژوازی آنقدر دروغ سرهم کرده‌اند که می‌توانند نتیجه بگیرند که «کورلند» ضمیمه‌ی روسیه شده است. آنها، همان سه راهزن تاجدار، «کورلند» و لهستان را میان خود تقسیم کرده‌اند. آنها یکصد سال است که باتکه‌پاره کردن گوشت تن مردم، مشغول این کارند. و راهزن روس، بیشترین سهم را برد، زیرا در آن موقع، بیش از دیگران قدرت داشت. و حالا که دزنده‌ی جوان، آلمان، که آن موقع سهم اندکی از گوشت شکار را می‌برد، بزرگ شده و قدرت کاپیتالیستی نیرومندی شده است، طالب تقسیم مجدد است. او می‌گوید: می‌خواهید اوضاع به‌روال سابق بماند؟ فکر می‌کنید شما قوی‌ترید؟ پس بیایید زور آزمایی کنیم! این است ماهیت جنگ. البته هم‌اوردجویی «بیایید زور آزمایی کنیم» صرفاً بیانگر مشی ده‌ساله‌ی چپاول، مشی بانك‌های بزرگ است. به

این دلیل است که کسی جز ما نمی‌تواند حقیقت قضیه‌ی «انضمام» را بر زبان بیاورد؛ حقیقت ساده‌یی که هر کارگر و دهقانی می‌تواند آن را بفهمد. به این دلیل است که مسئله‌ی معاهده‌ها، این مسئله‌ی به این سادگی، عمداً و بی‌شرمانه به وسیله‌ی تمام مطبوعات، به ابهام آلوده می‌شود. شما می‌گویید که ما یک دولت انقلابی داریم، که وزیرانی در این دولت شرکت دارند که تقریباً سوسیالیست - نارودنیک و منشویک - هستند. اما وقتی که آنها درباره‌ی صلح بدون «انضمام» نظر می‌دهند، به شرطی که این عبارت تعریف نشود (زیرا به معنی تصرف ضمائم آلمان و حفظ خودمان است)، ما می‌گوییم: شما و اظهارات و اعلامیه‌هایتان تا چه حد «انقلابی» هستید که به جنگی فاتحانه دست نمی‌زنید، و در عین حال به ارتش دستور حمله می‌دهید؟ نمی‌دانید که ما معاهده‌هایی داریم، که این معاهده‌ها به وسیله‌ی نیکلای ۱۱ خونخوار، به غارتگرانه‌ترین شیوه‌ی ممکن، حاصل آمده‌اند؟ شما این را نمی‌دانید؟ اگر کارگران و دهقانان ندانند، عذرشان پذیرفتنی است. آنها ندچپاول کرده‌اند و نه کتاب‌های روشنگر می‌خوانند. اما وقتی کادت‌های ۱۲ تحصیل کرده این گونه یاوه‌ها را موعظه می‌کنند، خوب می‌دانند که این معاهده‌ها چه هستند. گرچه معاهده‌ها «سری» هستند، ولی همه‌ی مطبوعات دیپلماتیک همه‌ی کشورها درباره‌شان سخن می‌گویند: «تنگه‌ها ۱۳ مال شما، ارمنستان ۱۴ مال شما، گالیسی ۱۵ مال شما، آلزاس و لورن ۱۶ مال شما، تریست ۱۷ مال شما، و زیرو رو کردن ایران برعهده‌ی ما». و سرمایه‌دار آلمانی می‌گوید: «شما مستعمرات مرا باضافه‌ی مداخلش به من برگردانید، تسخیر مصر و سرکوبی کشورهای اروپایی برعهده‌ی من». سهم بدون مداخل و منافع، به دردی نمی‌خورد. به این دلیل است که مسئله‌ی معاهده‌ها، که خود مسئله‌ی روشن و ساده‌یی است، چنین دروغ‌های خشم‌انگیز بی‌شرمانه‌یی مانند آنچه حالا از صفحات همین روزنامه‌های کاپیتالیستی فرو می‌ریزد، بر سر مردم باریده است.

شماره‌ی امروز «دی‌ین ۱۸» را مثال می‌زنم. «وادووازوف» ۱۹، مردی که اصلاً وصله‌ی بلشویک بودن به او نمی‌چسبد اما دموکرات صادقی است، در این روزنامه می‌گوید: من مخالف معاهده‌های سری هستم؛ بگذارید این را در مورد معاهده با رومانی بگویم. یک معاهده‌ی سری با رومانی وجود دارد که می‌گوید اگر رومانی در کنار متفقین ۲۰ بجنگد، سلطه بر تعدادی از خلق‌های بیگانه را بدست خواهد آورد. معاهده‌هایی که سایر متفقین دارند، همه از این قبیل‌اند. اگر این معاهده‌ها را نداشتند، سرکوبی

ملت ها را شروع نمی کردند. برای اینکه بدانید این معاهده ها چه محتوایی دارند، لازم نیست روزنامه های خاصی را ورق بزنید. کافی است نکته های اساسی تاریخ اقتصادی و دیپلماتیک را بخاطر آورید. ده ها سال است که اثریش در پی تسخیر کشورهای بالکان و سرکوب آنها بوده است، و اگر آنها باهم برخورد یافته اند به این دلیل است که راه دیگری در پیش نداشتند. به این دلیل است که وقتی توده ها خواهان انتشار این معاهده ها می شوند، و این خواسته یی است که روز به روز بیشتر بر آن برپای می فشارند، وزیر سابق، میلیوکوف، و وزیر فعلی، ترشچنکو^{۲۱} (اولی در دولتی بدون وزرای سوسیالیست، و دومی در دولتی با تعدادی وزرای نیمچه سوسیالیست) اعلام می کنند که انتشار معاهده ها به معنی قطع رابطه با متفقین خواهد بود.

معلوم است، شما نمی توانید معاهده ها را منتشر کنید چون همه تان عضو يك دسته از دزدها هستید. ما با میلیوکوف و ترشچنکو موافقیم که نمی توان معاهده ها را منتشر کرد. از این نکته دو نتیجه ی گوناگون می توان گرفت. اگر با میلیوکوف و ترشچنکو موافقت کنیم که نمی توان معاهده ها را منتشر کرد، تکلیف چیست؟ اگر نمی توان معاهده ها را منتشر کرد، پس باید در ادامه ی جنگ به وزرای سرمایه دار کمک کرد. نتیجه ی دیگر این است: حالا که سرمایه داران نمی توانند معاهده ها را خود منتشر کنند، پس باید سرمایه داران سرنگون شوند. تصمیم گیری در این مورد را که کداميك از این دو نتیجه بنظر تان درست است، به عهده ی خودتان می گذارم اما یقین کنید که پی آمدها را نیز در نظر گرفته اید. اگر ما هم به همان شیوه ی وزیران نارودنیک و منشویك استدلال کنیم، به این نتیجه می رسیم: حالا که دولت می گوید نمی توان معاهده ها را منتشر کرد، پس ما باید بیانیه ی تازه یی صادر کنیم. باید بیانیه ی تازه یی بنویسیم و حمله را آغاز کنیم. برای چه؟ برای کدام هدفها؟ چه کسی این هدفها را عملی خواهد کرد؟ سربازان را برای انجام مفاد معاهده های غارتگرانه با رومانی و فرانسه فرا می خوانند. مقاله ی وادو وازوف را به جبهه بفرستید و بعد گالیه کنید که این کار، کار بلشویك ها است؛ بلشویك ها باید این بازی «معاهده با رومانی» را اختراع کرده باشند. در این صورت، شما نه تنها زندگی را بر «پراودا» حرام خواهید کرد، بلکه حتا وادو وازوف را برای اینکه تاریخ خوانده است از میدان بدر خواهید کرد؛ کتاب های میلیوکوف - این کتاب های شدیداً خطرناك - را به آتش خواهید سپرد. هر کدام

از کتاب‌های رهبر حزب «آزادی خلق ۲۲»، این وزیر سابق امور خارجه را که می‌خواهید باز کنید. همه‌شان کتاب‌های خوبی هستند. اما چه می‌گویند؟ می‌گویند روسیه «حقی» بر تنگه‌ها، بر ارمنستان، بر گالیسی، و بر پروس شرقی دارد. او همه‌ی این مناطق را تکه‌تکه کرده و حثانقشه‌یی هم به آن می‌افزاید. نه تنها بلشویک‌ها و وادووزاوف را برای نوشتن این گونه مقاله‌های انقلابی باید به سیری فرستاد، بلکه کتاب‌های میلیوکوف را هم باید به آتش کشید، چون اگر نقل قول‌های ساده‌یی از این کتاب‌ها را امروز جمع کنید و به جبهه بفرستید، هیچ جزوه‌ی فتنه‌انگیزی مثل اینها فتنه برنخواهد انگیزخت.

دفاع انقلابی

حالا، بنابر طرح مختصری که از این بحث برای خود ترسیم کرده‌ام، نظری هم به مسئله‌ی «دفاع انقلابی» می‌اندازم. فکر می‌کنم، پس از آنچه که افتخار عرضی گزارش به شما را داشتم، حالا این اجازه را داشته باشم که فقط به اجمال به این مسئله بپردازم.

منظور ما از «دفاع انقلابی»، توجیه جنگ به این بهانه است که، هرچه باشد، ما انقلاب کرده‌ایم؛ هرچه باشد ما مردمی انقلابی هستیم؛ دموکراسی انقلابی داریم. اما جواب ما چیست؟ ما چه انقلابی کردیم؟ ما نیکلای را سرنگون کردیم. این انقلاب، در مقایسه با انقلابی که تمام طبقه‌ی زمیندار و سرمایه‌دار را سرنگون سازد، چندان دشوار نبود. چه کسی انقلاب را به قدرت رساند؟ زمینداران و سرمایه‌داران — همان طبقاتی که مدت‌هاست در اروپا بر سر قدرت‌اند. اینگونه انقلاب‌ها یکصد سال پیش در آنجا رخ داد. ترشچنکوها، میلیوکوف‌ها، و کانووالوف ۲۲ها مدت‌ها در آنجا بر سر قدرت بودند، و ذره‌یی هم اهمیت ندارد که حق سفره‌یی برای پرداختن به تزارهایشان منظور می‌کنند یا بدون این تجملات حکومت می‌کنند. بانک، بانک است، خواه سرمایه از آن صد نفر باشد یا نباشد؛ سود، سود است، خواه در رژیم جمهوری باشد و خواه در رژیم سلطنتی. اگر يك کشور وحشی جرأت عدم اطاعت از «سرمایه»ی متمدن‌ها را، که چنین بانک‌های باشکوهی در مستعمرات (در افریقا و ایران) ایجاد می‌کند، به خود راه بدهد — اگر ملتی وحشی از بانک متمدن ما

اطاعت نکند، ما سربازانمان را خواهیم فرستاد تا فرهنگ و نظم و تمدن را اعاده کنند، همانطور که لیاخوف^{۲۲} در ایران و سربازان «جمهوریخواه» فرانسوی در آفریقا با درنده‌خوئی ی یکسانی به نابودی خلق‌ها دست زدند و این کار را به انجام رساندند، چه فرقی می‌کند؟ ما هم اینجا همان «دفاع انقلابی» را داریم که فقط از سوی توده‌های ناآگاه به نمایش گذاشته می‌شود؛ توده‌هایی که رابطی بین میان جنگ و دولت نمی‌بینند و نمی‌دانند که این سیاست به وسیله‌ی معاهده‌ها به تصویب رسیده است. معاهده‌ها باقی مانده‌اند، بانک‌ها باقی مانده‌اند؛ امتیازها باقی مانده‌اند. در روسیه بهترین مردان طبقه‌شان در دولت هستند، ولی ماهیت جنگ حتا ذره‌یی هم به این دلیل تغییر نکرده است. این «دفاع انقلابی» جدید، مفهوم عظیم انقلاب را صرفاً به منزله‌ی لفافی برای پوشاندن جنگ کثیف و خونینی بکار می‌گیرد که برای [این گونه] معاهده‌های کثیف و ظالمانه پیا شده است.

انقلاب روسیه، جنگ را تعدیل نکرده، اما تشکیلاتی را بوجود آورده که در هیچ کشور دیگری وجود ندارد و به ندرت در انقلاب‌های غرب بوجود آمده است. بیشتر انقلاب‌ها به ظهور دولت‌هایی از نوع دولت ترشچنکو و کانووالوف ما محدود می‌شدند، در حالیکه کشور، منفعل و نامتشکل باقی می‌ماند. انقلاب روسیه پارا فراتر نهاده است. و ما در این نکته، چنین این امید را داریم که انقلاب بر جنگ پیروز شود. در کنار دولت وزیران «نیمچه‌سوسیالیست»، دولت جنگ امپریالیستی، دولت تجاوز، دولتی وابسته به سرمایه‌ی انگلیسی - فرانسوی؛ در کنار این دولت و مستقل از آن، ما در سراسر روسیه، شبکه‌یی از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را داریم. این انقلابی است که هنوز آخرین حرفش را نزده است. این انقلابی است که اروپای غربی، تحت شرایط مشابه، به خود ندیده است. اینجا سازمان‌هایی از آن طبقاتی وجود دارند که واقعاً هیچ نیازی به «انضمام» ندارند، میلیون‌ها (پول) را در بانک‌ها نگهداشته‌اند، و احتمالاً علاقه‌یی به این ندارند که سرهنگ لیاخوف روسی و سفیر لیبرال انگلیسی، ایران را به شکل مطلوبی تقسیم کرده‌اند یا نه. و این، تعهد این انقلاب است که همچنان مشغول پیشروی است؛ یعنی طبقاتی که علاقه‌یی به «انضمام» ندارند، و با اینکه اعتماد بسیاری به دولت سرمایه‌داری دارند، و به رغم تیرگی ترسناک و حیل‌های وحشتناکی که در مفهوم «دفاع انقلابی» پنهان است، و با وجود اینکه این طبقات از

وام جنگی و از دولت جنگ امپریالیستی حمایت می‌کنند، اما توانسته‌اند سازمان‌های نماینده‌ی توده‌ی طبقات ستمدیده را بوجود آورند. این سازمان‌ها، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانانند که، در اقصی نقاط روسیه، بسیار بیشتر از «شورای پتروگراد» به کار انقلابی‌شان پرداخته‌اند. و این طبیعی است، چرا که پتروگراد مرکز اقتدار سرمایه داران است.

و هنگامی که «اسکوبلف» ۲۵ دیروز در سخنرانش گفت: «ما تمام مداخل را از آن خود خواهیم کرد؛ ما صد در صد آن را به خوداختصاص خواهیم داد»، داشت نیروی اداریش را به رخ می‌کشید. اگر «رچ» امروز را بخوانید، خواهید دید که جواب این جمله‌ی سخنرانی «اسکوبلف» چیست. این روزنامه می‌نویسد: «عجب، این یعنی قحطی و مرگ! صد در صد یعنی تمام آن!». «اسکوبلف» وزیر، پا فراتر از افراطی‌ترین بلشویک‌ها می‌گذارد. اینکه می‌گویند بلشویک‌ها چپ‌های افراطی‌اند، تهمتی بیش نیست. «اسکوبلف» وزیر، خیلی «چپ» تر است. آنها زشت‌ترین عناوینی را که به فکرشان می‌رسید به من نسبت دادند، و گفتند که من می‌خواهم آخرین پیراهن سرمایه‌داران را هم از تن‌شان دریاورم. به هر حال، مگر «شولگین» ۲۶ نبود که گفت: «بگذارید آخرین پیراهن‌مان را هم از ما بگیرند!»؟ فکرش را بکنید که یک بلشویک به سراغ شهروند «شولگین» برود و بخواهد پیراهنش را از او بگیرد. او می‌تواند «اسکوبلف» وزیر را نیز متهم به این کار بکند، و در این صورت، این اتهام توجیه‌پذیر تر خواهد بود. ما به هیچ وجه راضی به چنین کاری نیستیم. دریافت صد در صد مداخل، اصلاً به فکرمان هم خطور نکرده است. با این وجود، نوید با ارزشی است. اگر قطعنامه‌ی حزب ما را بخوانید، خواهید دید که دقیقاً آنچه را من پیشنهاد می‌کردم، به صورتی مدلل‌تر پیشنهاد کرده‌ایم. بانک‌ها باید کنترل بشوند و مالیات منصفانه‌ی بر درآمدها بسته شود و نه بیشتر! «اسکوبلف» پیشنهاد می‌کند که از هر روبل، ۱۰۰ کوپک گرفته شود. ما هرگز چنین چیزی پیشنهاد نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. «اسکوبلف» در واقع منظورش این نیست و اگر هم منظورش این باشد، قادر به انجام آن نخواهد شد، به این دلیل که چنین وعده‌هایی، در حالیکه با «ترشچنکو» و «کانو والوف» رفاقت می‌کند، کمی مضحك است می‌توانید. ۸۵ تا ۹۰ درصد در آمد یک میلیون را از او بگیرید، اما نه در حالیکه دست در دست چنین وزیرانی دارید. اگر شوراها قدرتش را داشتند، واقعاً این کار را می‌کردند،

اما نه دیگر تمامش را؛ نیازی به این کار ندارند. آنها بیشتر درآمد را می گرفتند. هیچ قدرت دولتی دیگری قادر به چنین کاری نخواهد بود. «اسکوبلف» وزیر، شاید حسن نیت داشته باشد. من دهها سال است این احزاب را می شناسم؛ من سی سال است که در جنبش انقلابی شرکت دارم. به این دلیل، مناسب ترین کسی هستم که حسن نیت آنها را زیر سؤال قرار دهم. اما نکته این نیست. حسن نیت مطرح نیست. حسن نیت، راه جهنم را مفروش می کند. تمام ادارات دولتی، پر از کاغذهایی به امضای وزیران ما هستند، اما این امضاها چیزی را عوض نکرده اند. اگر می خواهید کنترل کردن را باب کنید، شروع کنید! برنامه ی ما بصورتی است که با خواندن سخنرانی «اسکوبلف» می توانیم بگوئیم: بیش از این مطالبه نمی کنیم. ما خیلی میانه روتر از «اسکوبلف» وزیر هستیم. او، هم کنترل را مطرح می کند و هم صد درصد را. ما خواهان اخذ صد در صد چیزی نیستیم بلکه حرف مان این است که: «تا وقتی دست به کار نشده اید باورتان نمی کنیم!». تفاوت ما و آنها در اینجا است: ما حرف و وعده را باور نمی کنیم و به کسی هم توصیه نمی کنیم باور کند. درس های جمهوری های پارلمان به ما می آموزند که اظهارات روی کاغذ را باور نکنیم. اگر می خواهید کنترل کنید، باید آن را شروع کنید. در عرض يك روز می توان قانون چنین کنترل را به تصویب رساند. شورای کارمندان هر بانک، شورای کارگران هر کارخانه، و همدی احزاب، دارای حق کنترل می شوند. ولی ما خواهیم گفت که شما قادر به چنین کاری نیستید. این يك راز تجارتي است؛ این مالکیت مقدس خصوصی است. خوب، هرطور که مایلید؛ انتخاب کنید. اگر می خواهید تمام آن دفاتر کل و حساب ها، و تمام عملیات تراست ها را حراست کنید، پس دیگر اینهمه درباره ی کنترل و در باره ی اینکه مملکت روبه نابودی است، وراجی نکنید.

وضع آلمان از این هم بدتر است. در روسیه می توانید گندم پیدا کنید، اما در آلمان نمی توانید. در روسیه، از طریق این سازمان ها، کلی کار از دستتان برمی آید، ولی در آلمان قادر به هیچ کاری نیستید. در آنجا يك دانه گندم هم باقی نمانده و تمام مدت با فاجعه روبرو هستند. عده یی امروز می نویسند که روسیه بر لبه ی پرتگاه نابودی است. اگر اینطور باشد، پس حراست از مالکیت «مقدس» خصوصی، جنایت است. پس دیگر صحبت از کنترل یعنی چه؟ حتماً یادتان هست که «نیکلای رومانوف» هم چیزهای زیادی در مورد کنترل نوشت. او هزاران بار کلمات «کنترل

عمومی»، و «اتصاب سناتورها» را تکرار کرده است. طی دو ماه پس از انقلاب، کارخانه داران تمام روسیه را چاپیده‌اند. سرمایه‌داران، منافع سرسام‌آوری به جیب زده‌اند؛ همه‌ی گزارش‌های مالی همین رامی‌گویند. و هنگامی که کارگران، دوماه پس از انقلاب، «جسارنا» می‌گویند که می‌خواهند مثل انسان زندگی کنند، تمام مطبوعات سرمایه‌داری در سراسر کشور، فریاد و فغان برمی‌دارند. هر شماره‌ی «رچ»، فغان وحشیانه‌ی است درباره‌ی اینکه کارگران می‌خواهند مملکت را بچاپند، اما وعده‌ی ما صرفاً کنترل بر سرمایه‌داران است. مگر ما نمی‌توانیم وعده‌های کمتر و اقدامات بیشتر داشته باشیم؟ اگر شما طالب کنترل بوروکراتیک و کنترل از طریق همان ارگان‌های سابق هستید، حزب ما اعلام می‌کند که بنابر اعتقاد راسخ خود نمی‌تواند از شما حمایت کند. حتا اگر بجای نیم‌دوجین وزیر نارودنیک و منشویک، یک‌دوجین از آنها را در دولتتان می‌داشتید. کنترل، تنها به‌وسیله‌ی مردم، عملی است. شما باید کنترل را به‌وسیله‌ی شورای کارمندان بانک، شوراهای مهندسان، و شوراهای کارگران عملی کنید، و این کنترل را از همین فردا آغاز کنید. هر مقامی باید مسئول هر گونه اطلاعات غلطی باشد که در هر یک از این مؤسسات ممکن است بدهد، و در این صورت، به‌دادگاه جنحه سپرده شود. مسئله‌ی مرگ و زندگی کشور مطرح است. ما می‌خواهیم بدانیم چقدر گندم داریم، چقدر مواد خام داریم، چه تعداد کارگر داریم و کجا باید به‌کارشان بگماریم.

چگونه جنگ را پایان دهیم

در اینجا به آخرین مسئله‌ی بحث‌مان می‌رسم - اینکه چگونه جنگ را پایان دهیم. این نظر مسخره را به‌ما نسبت می‌دهند که قصد داریم به‌صلح جداگانه‌یی برسیم. سرمایه‌دارهای دزد آلمانی دارند پیش‌درآمد صلح را با این حرف‌ها آغاز می‌کنند که: «اگر اراضی معدنی به ما بدهید، تکه‌یی از ترکیه و ارمنستان را به‌شما خواهیم داد». دیپلمات‌ها در همه‌ی شهرهای بی‌طرف! از این حرف‌ها می‌زنند. همه اطلاع دارند، فقط آن را در لفاف عبارت‌های مرسوم دیپلماتیک پیچیده‌اند. دیپلمات‌ها به‌همین درد می‌خورند: حرف‌زدن به‌زبان دیپلماتیک. چه حرف یاوه‌یی است. این ادعا که ما قصد داریم با صلح جداگانه، جنگ را به‌پایان برسانیم! پایان

دادن جنگی که به وسیله‌ی سرمایه‌داران ثروتمندترین قدرت‌ها پیا شده، جنگی که ریشه در تاریخ ده‌ها ساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی دارد، به وسیله‌ی کناره‌گیری یکنجانبه از عملیات نظامی، چنان ایده‌ی ابلهانه‌یی است که حتا تکذیب آن هم بیهوده است. اینکه ما بخصوص قطعنامه‌یی به منظور تکذیب آن به تصویب رساندیم، به آن دلیل است که می‌خواستیم موضوع را به توده‌های وسیعی که در برابرشان متهم شده بودیم، توضیح بدهیم. این اصلاً موضوعی نیست که بتوان بطور جدی درباره‌اش مذاکره کرد. جنگی که سرمایه‌داران همه‌ی کشورها پیا کرده‌اند به پایان نخواهد رسید مگر با انقلاب کارگران علیه این سرمایه‌داران. تا وقتی که کنترل در حرف باقی می‌ماند و به عمل در نمی‌آید، و تا وقتی که دولت پرولتاریای انقلابی جایگزین دولت سرمایه‌داران نشده، دولت محکوم است که صرفاً تکرار کند: ما داریم به سوی فاجعه، فاجعه، و باز هم فاجعه می‌رویم. سوسیالیست‌ها در بریتانیای «آزاد» دارند بخاطر گفتن همین حرف‌هایی که من می‌زنم به زندان می‌افتند. در آلمان، «لیکنخت»^{۲۷} برای گفتن حرف‌هایی که من می‌زنم به زندان افتاده است؛ و در اتریش، «فریدریش آدلر»^{۲۸} برای گفتن همین حرف‌ها به کمک طیانچه، در زندان است (و شاید تا به حال اعدام شده باشد). توده‌ی کارگران همه‌ی کشورها هواداران این سوسیالیست‌ها هستند و نه همفکر آنهایی که با سرمایه‌دارانشان کنار آمده‌اند. انقلاب کارگران در سراسر دنیا روبه آغاز است. البته در سایر کشورها، کمی مشکل‌تر خواهد بود. آنها با حقایقی چون «نیکلای» و «راسپوتین»^{۲۹} ندارند. در آن کشورها بهترین مردان طبقه‌شان، در رأس دولت هستند. آنها فاقد شرایط انقلاب علیه حکومت مطلقه (اتوکراسی) هستند. دولت طبقه‌ی سرمایه‌دار بر آنها حکومت می‌کند. مدتها است که مستعدترین نمایندگان این طبقه در آن کشورها خاک می‌خورند. به این دلیل است که انقلاب در آن کشورها، گرچه هنوز شروع نشده، روبه آغاز است و هیچ اهمیتی هم ندارد که چه تعداد انقلابیونی چون «فریدریش آدلر» و «کارل لیکنخت» در این تلاش عظیم کشته شوند. آینده از آن آنان است، و کارگران همه‌ی کشورها از آنها پیروی می‌کنند. کارگران در همه‌ی کشورها پیروز خواهند شد.

در مورد ورود امریکا به جنگ، حرف من این است. عده‌یی می‌گویند در امریکا دموکراسی حاکم است، امریکا کاخ سفید دارد. من می‌گویم: برده‌داری تازه نیم قرن پیش در آنجا ملغی شد. جنگ ضدبرده‌داری در

۱۸۶۵ به پایان رسید. از آن پس، میلیاردرها مثل قارچ از زمین روئیده‌اند. آنها کل امریکا را در جنگال مالی خود دارند. آنها دارند آماده‌ی سرکوبی مکزیک می‌شوند، و ناگزیر سیدخان سرتقسیم‌اقیانوس آرام با ژاپن وارد جنگ خواهند شد. ده‌ها سال است که برای این جنگ زمینه‌سازی شده، تمام نوشته‌ها و کتاب‌ها (ادبیات) در این باره حرف می‌زنند. هدف اصلی امریکا از ورود به جنگ، آن است که برای جنگ آینده با ژاپن آماده شود. مردم امریکا از آزادی قابل توجهی برخوردارند و مشکل بتوان فریشان داد و به خدمت اجباری کشید تا ارتشی با هدف تسخیر سرزمین‌های دیگر - یا مثلاً مبارزه‌ی با ژاپن - ایجاد شود. امریکایی‌ها برای اینکه نشان دهند که چنین کاری به کجا می‌انجامد، نمونه‌ی اروپا را در پیش دارند. سرمایه‌داران امریکائی وارد این جنگ شده‌اند تا بهانه‌ی داشته باشند، و پس پرده‌ی دودی از آرمان‌های غرورانگیز دفاع از حقوق کشورهای کوچک، ارتش قدرتمند کمر به خدمت بسته‌ی ایجاد کنند.

دهقانان نمی‌خواهند گندم‌شان را به پول بفروشند، و می‌خواهند در عوض، ابزار و کفش و لباس بگیرند. حقیقت عمیقی در این تصمیم نهفته است. و به راستی هم، کشور به مرحله‌ی نابودی رسیده و حالا در برابر همان وضعیتی قرار گرفته، گرچه نه به آن شدت و حدت، که سایر کشورها مدت‌ها است با آن روبرو هستند: پول ارزش خود را از دست داده است. حکومت سرمایه‌داران، به واسطه‌ی سیر وقایع، چنان به تحلیل رفته است که مثلاً دهقانان پول قبول نمی‌کنند. آنها می‌گویند: «پول به چه دردمان می‌خورد؟» و حق هم دارند. حکومت سرمایه‌داران به این دلیل تحلیل رفته است که کسی قصد دارد قدرت را غصب کند. «غصب» قدرت، بی‌معنی است. پایان دادن به حکومت سرمایه‌داری، اگر جریان توسعه‌ی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری به آن ختم نشود، ناممکن است. جنگ این جریان را سرعت بخشیده، و به این دلیل، حکومت سرمایه‌داری ناممکن شده است. اگر تاریخ، شیرهی جان سرمایه‌داری را نکشد و به تحلیلش نبرد، هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را نابود کند.

و حالا می‌بینیم که آشکارا چنین شده است. دهقان آنچه را همه می‌بینند، بیان می‌کند: قدرت پول به تحلیل رفته است. تنها راه این است که شوراها بپذیرند که در عوض گندم، ابزار و کفش و لباس بدهند. این همان نتیجه‌ی بی‌نتیجه‌ی است که ما به آن می‌رسیم. این پاسخی است که زندگی

بهما دیکته می‌کند. اگر این کار را نکنند، ده‌ها میلیون نفر از مردم، گرسنه و بی‌کفش و لباس می‌مانند. ده‌ها میلیون نفر از مردم، با فاجعه و مرگ روبرو هستند. حراست از منافع سرمایه‌داران، آخرین چیزی است که باید نگرانش باشیم. تنها راه این است که تمامی قدرت به‌شوراها، که نماینده‌ی اکثریت مردم‌اند، تفویض شود. احتمالاً خطاهایی در این جریان پیش خواهد آمد. کسی ادعا نمی‌کند که چنین کار دشواری بدون مقدمه و بی‌تأمل انجام بگیرد. ما چنین چیزی نمی‌گوئیم. می‌گویند که ما می‌خواهیم قدرت در دست شوراها باشد ولی آنها چنین خواستی ندارند. ما می‌گوییم تجربه‌ی زندگی چنین راه حلی را در برابر آنها قرار خواهد داد، و تمام ملت خواهد دید که راه دیگری نیست. ما خواهان «غصب» قدرت نیستیم، زیرا تمامی تجربه‌های انقلاب‌های گذشته به ما می‌آموزد که تنها قدرت باثبات، قدرتی است که مورد حمایت اکثریت مردم باشد. به این ترتیب، «غصب» قدرت، چیزی جز آواتوریسم نیست. و حزب ما به چنین کاری تن در نخواهد داد. اگر دولت، دولت اکثریت مردم باشد، شاید خط مشی‌ای را در پیش بگیرد که در نظر اول نادرست باشد، اما راه دیگری نیست. سپس ما از طریق همان سازمان‌ها، این خط‌مشی را بصورتی مسالمت‌آمیز تغییر خواهیم داد. سازمان‌های دیگری نمی‌توان ایجاد کرد. به این دلیل است که ما می‌گوییم راه حل دیگری برای این مسئله متصور نیست. چگونه می‌توان جنگ را خاتمه داد؟ اگر شورا قدرت را بدست گرفت و آلمانی‌ها جنگ را ادامه دادند، تکلیف چیست؟ کسانی که به دیدگاه‌های حزب ما علاقه دارند، لابد در «پراودا» ی یکی دو روز پیش، نقل قول دقیقی از آنچه ما در ۱۹۱۵ در خارج از کشور گفتیم، یعنی این را که اگر طبقه‌ی انقلابی روسیه، طبقه‌ی کارگر، به قدرت برسد پیشنهاد صالح خواهد داد، خوانده است. و اگر شرایط ما از سوی سرمایه‌داران آلمانی یا از سوی سرمایه‌داران هر کشور دیگری رد شد، بعد، آن طبقه تماماً طرفدار جنگ خواهد بود*. ما نمی‌گوییم که جنگ یکباره به پایان برسد. ما چنین وعده‌ی نمی‌دهیم. ما این راه حل غیر ممکن و غیر عملی را، که جنگ می‌تواند فقط به‌خواست یک طرف به پایان برسد، موعظه نمی‌کنیم. دادن چنین وعده‌ی آسان است، اما عمل کردن به آنها غیر ممکن. برای خارج شدن از این جنگ دهشتناک، راه ساده‌ی وجود ندارد. این

*ر. ل. و. ای. لنین - مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۴، ص ۳۹۴ (ویراستاران)

جنگ سه سال ادامه داشته است. شما اگر اندیشه‌ی يك انقلاب دشوار و دردناك را نپذیرید، تا ده سال دیگر هم خواهید جنگید. راه دیگری نیست. ما می‌گوییم: جنگی که دولت‌های سرمایه‌داری برآه انداخته‌اند، فقط با انقلاب کارگران به پایان خواهد رسید. کسانی که به جنبش سوسیالیستی علاقه‌مندند، باید «بیانیه‌ی ۱۹۱۲ سال ۲۰» را که، يك دل و يك زبان، مورد تصویب همه‌ی احزاب سوسیالیست دنیا قرار گرفته بخوانند؛ بیانیه‌ی که در روزنامه‌ی ما «پراودا» چاپ شد؛ بیانیه‌ی که حالا نمی‌توان در هیچيك از کشورهای متخاصم، نه بریتانیای «آزاد» و نه فرانسه‌ی جمهوریخواه، چاپ کرد زیرا حقیقت جنگ را پیش از جنگ بیان کرد و گفت که در نتیجه‌ی رقابت کاپیتالیستی، میان بریتانیا و آلمان جنگ پیا خواهد شد. گفت که آنقدر باروت انبار شده که تفنگ‌ها خودبه‌خود به‌شلیك خواهند افتاد. به‌ما گفت که علت جنگ چیست، و گفت که جنگ به انقلاب پرولتری ختم خواهد شد. از این رو، ما به سوسیالیست‌هایی که این بیانیه را امضا کردند و سپس در کنار دولت‌های سرمایه‌داری‌شان جای گرفتند، می‌گوییم به سوسیالیسم خیانت کرده‌اند. میان سوسیالیست‌های سراسر دنیا شکاف افتاده است. بعضی وارد کابینه‌ها شده‌اند و عده‌ی در زندانند. در سراسر دنیا، بعضی سوسیالیست‌ها واعظ جنگی شده‌اند که پیا شده، در حالیکه عده‌ی دیگری، مانند «یوجین دبز ۲۱»، این «بیل ۲۲» امریکایی، که محبوبیت بسیاری در میان کارگران امریکا دارد، می‌گویند: «من ترجیح می‌دهم تیرباران شوم و يك سنت هم به کیسه‌ی جنگ‌نریزم. من می‌خواهم فقط در جنگ پرولتاریا علیه سرمایه‌داران سراسر دنیا پیکار کنم». سوسیالیست‌های سراسر جهان، به این ترتیب است که دو نیم شده‌اند. سوسیال — وطن پرستان دنیا، به نظرشان دارند از کشورشان دفاع می‌کنند. آنها در اشتباهند — آنها از منافع دسته‌ی از سرمایه‌داران در برابر دسته‌ی دیگر دفاع می‌کنند. ما انقلاب پرولتری را موعظه می‌کنیم — تنها نهضت حقیقی‌ی که انبوه مردم برایش بر سر دار رفته‌اند، و صدها و هزاران تن برایش به زندان افتاده‌اند. این سوسیالیست‌های زندانی، در اقلیت‌اند، اما طبقه‌ی کارگر حامی آنان است؛ تمامی جریان توسعه‌ی اقتصادی به سود آنان است. این همه، به‌ما می‌گوید که راه دیگری برای خروج از جنگ وجود ندارد. تنها راه پایان دادن به این جنگ، انقلاب کارگران در چند کشور است. در این میان، ما باید تدارك این انقلاب را ببینیم؛ باید یاورش باشیم. خلق روسیه، به دلیل تمام تنفرش از جنگ

و آرزویش به دستیابی به صلح، تا وقتی که جنگ به وسیله‌ی تزار انجام می‌شود، نمی‌تواند کاری علیه آن بکند، مگر اینکه برای انقلابی علیه تزار و برای سرنگونی تزار بکوشد. و همین‌طور هم شد. تاریخ، دیروز این را به شما ثابت کرد و فردا هم ثابت خواهد کرد. ما مدتها پیش گفتیم که انقلاب بالنده‌ی روسیه محتاج یاری است. ما این را در اواخر سال ۱۹۱۴ گفتیم. نمایندگان ما در «دوما»^{۲۲} به این دلیل به سبیری تبعید شدند^{۲۳}، و به ما گفته شد: «شما جواب نمی‌دهید. شما موقعی درباره‌ی انقلاب حرف می‌زنید که اعتصاب‌ها سرگرفته‌اند، نمایندگان سخت مشغول کارند، و یک روزنامه هم ندارید!» و ما متهم به طفره رفتن از پاسخگویی شدیم. ما این گونه اتهامات را سالها شنیدیم. جواب دادیم: شما می‌توانید از ما دل‌آزرده شوید، ولی تا وقتی تزار سرنگون نشده، نمی‌توانیم کاری علیه جنگ انجام دهیم. و پیشگویی ما درست از آب درآمد. هنوز نه کاملاً، اما دارد درست از آب درمی‌آید. انقلاب دارد جنگ را در جبهه‌ی روسیه تغییر می‌دهد. سرمایه‌داران هنوز جنگ را ادامه می‌دهند، و ما می‌گوییم: تا وقتی انقلاب کارگری در چند کشور شروع نشود، جنگ به پایان نخواهد رسید، زیرا کسانی که طالب این جنگ هستند، هنوز بر سر قدرتند. به ما گفته‌اند: «گویا در تعدادی از کشورها همه درخواهند. در آلمان، سوسیالیست‌ها تا آخرین نفر طالب جنگ‌اند، و «لیکنخت» تنها مخالف آن است». من در جواب می‌گویم: همین یک نفر، «لیکنخت»، نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر است. امیدهای همه فقط به اوست، به حامیان او، به پروتاریای آلمان. باور نمی‌کنید؟ پس جنگ را ادامه بدهید! راه دیگری نیست. اگر شما به «لیکنخت» معتقد نیستید، اگر به انقلاب کارگران، انقلابی که دارد سر می‌گیرد، معتقد نیستید - اگر این همه را باور ندارید، پس سرمایه‌داران را باور کنید!

هیچ چیزی بجز انقلاب کارگران در چند کشور نمی‌تواند جنگ را مغلوب کند. جنگ، بازی نیست، چیز دهشتناکی است که جان‌میلونها نفر را ضایع می‌کند و به آسانی نمی‌توان پایانش داد.

سربازان جبهه نمی‌توانند جبهه را از بقیه‌ی دولت جدا کنند و خود زمام امور را در دست بگیرند. سربازان جبهه، بخشی از مملکت‌اند. تا وقتی مملکت در جنگ است، جبهه هم با بقیه در آن شرکت خواهد داشت. کاری نمی‌توان کرد. جنگ را طبقات حاکم براه انداخته‌اند و تنها انقلاب طبقه‌ی کارگر می‌تواند پایانش دهد. اینکه بتوانید سریعاً به صلح

دست‌یابید یا نه، بستگی به‌سیر انقلاب دارد. هرچه حرف‌های احساساتی‌که می‌خواهند بگویند، هر قدر می‌خواهند به‌ما بگویند: بگذارید فوراً جنگ را خاتمه دهیم - این کار بدون گسترش انقلاب عملی نیست. هنگامی که قدرت بدست شورهاها بیافتد، سرمایه‌داران علیه ما بپا خواهند خاست. ژاپن، فرانسه، بریتانیا - دولت‌های همه‌ی کشورها علیه‌ما بپا خواهند خاست. سرمایه‌داران علیه‌ما، اما کارگران در کنار ما خواهند بود. جنگی که سرمایه‌داران آغاز کردند، به‌این صورت خاتمه خواهد یافت. جواب سؤال شما در مورد چگونگی پایان دادن جنگ، همین است و بس.

توضیح:

۱- Karl Clausewitz (۱۷۸۰-۱۸۳۱)، ژنرال پروسی و استراتژیست

بورژوازی برجسته‌ی نظامی

۲- ر.ك. Clausewitz, On War (جلد اول)

۳- Pavel Nikolayevich Milyukov (۱۸۵۹ - ۱۹۴۳)،

ایدئولوگ بورژوازی امپریالیست روس، تاریخ نویس و مفسر سیاسی. یکی از پایه گذاران «حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه» (کاذب)، رئیس کمیته‌ی مرکزی و سردبیر روزنامه‌ی «رچ»، ارگان مرکزی حزب، نماینده‌ی «دوما»ی سوم و چهارم، در ۱۹۱۷، وزیر خارجه‌ی اولین دولت موقت بورژوازی. او مشی ادامه‌ی جنگ امپریالیستی تا «پیروزی نهایی» را دنبال کرد.

۴- L' Humanite (بشریت) - روزنامه‌یی که بوسیله‌ی «ژانژورس»

(۱۸۵۹ - ۱۹۱۴)، رهبر جناح راست اپورتونیست حزب سوسیالیست فرانسه) در ۱۹۰۴ بعنوان ارگان «حزب سوسیالیست فرانسه» تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۸-۱۹۱۴) در کنترل جناح راست افراطی حزب بود و خطی سوسیال - شوونیستی داشت. در ۲۵-۱۹۱۸، این روزنامه به‌مخالفت با مشی امپریالیستی دولت فرانسه پرداخت، زیرا این دولت نیروهای مسلح خود را به‌جنگ با «جمهوری شوروی» فرستاده بود. در دسامبر ۱۹۲۵، پس از انشعاب در حزب سوسیالیست فرانسه و تشکیل حزب کمونیست فرانسه، «اومانیت» ارگان مرکزی حزب کمونیست شد. ۵- در آغاز جنگ اول جهانی، آلمان با نقض بی‌طرفی بلژیک، برای استفاده از خاک آن کشور بعنوان سرپلی برای وارد کردن ضربه‌یی تعیین کننده به فرانسه، این کشور را اشغال کرد. اشغال بلژیک تا شکست آلمان در ۱۹۱۸ ادامه داشت. اشغال، اقتصاد بلژیک را به تحلیل برد و صنایع کشور را مختل کرد.

۶- Rech (سخن): روزنامه، ارگان مرکزی حزب «گادت». از فوریه‌ی

۱۹۰۶ تا ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می‌شد.

۷- Pravda (حقیقت): روزنامه‌ی قانونی بلشویکی که در سن پترزبورگ

چاپ می‌شد. نخستین شماری آن در ۲۲ آوریل (۵مه) ۱۹۱۲ منتشر شد. در فاصله‌ی ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷، دولت موقت ضد انقلابی آن را تحت تعقیب قرار داده بود و «پراودا» بارها مجبور شد با نام‌های دیگری انتشار یابد: «لیستوک پراودی»، «پرولتاری»، «رابوچی» و «رابوچی بوت». پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) «پراودا» با همین نام به انتشار خود ادامه داد.

۸- Kurland : ناحیه‌ی تاریخی و دوک نشین سابق در غرب لتونی. در قرن سیزدهم به تصرف شهسواران لیوونیایی درآمد و پس از اضمحلال این فرقه (۱۵۶۱)، رئیس آن تحت تبعیت لهستان، اولین دوک «گورلند» شد. از اوایل قرن هجدهم تحت نفوذ روسیه درآمد، و در سومین تجزیه‌ی لهستان (۱۷۹۵)، به روسیه منضم شد. در ۱۹۱۸ جزو لتونی شد. (دائرة المعارف فارسی - م.)

۹- Zemlya i Volya (زمین و آزادی) - روزنامه‌یی که از سوی کمیته‌ی منطقه‌ای پتروگراد حزب سوسیالیست انقلابی (اس - ار) از مارس تا اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می‌شد.

۱۰- جمهوری سوم فرانسه: جمهوری بورژوازی فرانسه که پس از انقلاب سپتامبر ۱۸۷۰ تشکیل شد و تا ژوئیه ۱۹۴۰ عمر کرد.

۱۱- Nikolay Romanov (نیکلای دوم) - (۱۹۱۸ - ۱۸۶۸)، آخرین امپراتور روسیه (۱۹۱۷ - ۱۸۹۴)، در نتیجه‌ی انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد.

۱۲- Cadets (علامت اختصاری «حزب دموکراتیک مشروطه خواه یا سلطنت طلب) حزب عمده‌ی بورژوازی لیبرال سلطنت طلب در روسیه؛ تأسیس ۱۹۰۵. کادتها حزب خود را حزب «آزادی خلق» می‌نامیدند، اما در واقع خواهان معامله با حکومت مطلقه بودند تا تزارسم را به صورت سلطنت مشروطه حفظ کنند. در سالهای جنگ اول جهانی، رهبران کادت، نظریه پردازان امپریالیسم روس و حامی سیاست خارجی تجاوزگر دولت تزاری بودند.

پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷، کادتها وارد دولت موقت بورژوازی شدند. آنها علیه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان برخاستند، مالکیت اربابان بر اراضی را حمایت کردند، و کوشیدند مردم را به ادامه‌ی جنگ امپریالیستی وادارند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادتها در مبارزه‌ی ضد انقلابی مسلحانه علیه روسیه‌ی شوروی شرکت داشتند.

۱۳- منظور، تنگه‌های بسفر و داردانل است که دریای سیاه را به دریای مدیترانه می‌پیوندند - م.

۱۴- ارمنستان به دو بخش «ارمنستان شرقی» و «ارمنستان غربی» تقسیم می‌شود. حاکمیت ارمنستان شرقی، مطابق پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ از ایران به روسیه تفویض شد، اما ارمنستان غربی تحت حاکمیت عثمانی بود. یکی از نکات مصالحه‌ی روسیه و آلمان در جنگ اول جهانی، سپردن حاکمیت ارمنستان غربی به روسیه‌ی تزاری بود. این بخش از سرزمین ارمنستان (بخش شرقی آناتولی) هنوز در حاکمیت ترکیه قرار دارد - م.

۱۵- Galicia : در جنوب شرقی لهستان و غرب اوکراین. رود «سان» آن را به دو قسمت غربی (جزء لهستان) و شرقی (جزء اوکراین) تقسیم می‌کند. در هر دو بخش منابع نفتی وجود دارد. در اولین تجزیه‌ی لهستان (۱۷۷۲)، قسمت عمده‌ی آن به اتریش رسید. در ۱۸۶۱ خودمختاری محدود بدست آورد. در ۱۹۱۸، لهستان، گالیسی غربی را از تصرف اتریش خارج ساخت و در گالیسی شرقی با سپاهیان اوکراین جنگید و آنها را از گالیسی خارج کرد. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، گالیسی شرقی به لهستان واگذار شد و شوروی طبق پیمان «ریگا» (۱۹۲۱) حاکمیت لهستان را بر آن به رسمیت شناخت. در ۱۹۳۹ قسمت اعظم گالیسی شرقی به اوکراین ملحق و این امر در پیمان ۱۹۴۵ روسیه و لهستان تأیید شد.

۱۶- Alsace-Lorraine - بخشی از شمال شرقی فرانسه که پس از شکست فرانسه از آلمان در ۱۸۷۱، به آلمان ضمیمه شد، و با پیروزی متفقین در پایان جنگ اول جهانی به فرانسه باز پس داده شد - م.

۱۷- Trieste: بندری در شمال شرقی ایتالیا، بر ساحل خلیج تریست «منطقه‌ی آزاد تریست»، با ۲۸۵ مایل مربع مساحت، واقع در ساحل شمال دریای آدریاتیک، و شامل شهر تریست و بخش‌هایی از ایستریا (Istria) که در ۱۹۴۷ توسط سازمان ملل تشکیل شد و در ۱۹۵۴ بین یوگسلاوی و ایتالیا تقسیم شد.

۱۸- Dyen (روز): روزنامه‌ی بورژوا-لیبرال. از ۱۹۱۲ تا اکتبر ۱۹۱۷ در سن پترزبورگ چاپ می‌شد. انحلال طلبان منشویک، که پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷ کنترل کامل آن را در دست گرفتند، با آن همکاری می‌کردند.

۱۹- V.V. Vodovozov (۱۸۶۴-۱۹۳۳): مبلغ يك گرایش لیبرال - نارودنیک (لیبرال - خلقی). در ۱۹۱۷ عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی تاریخی «بیلویه» (Byloye) و همکار روزنامه‌ی بورژوا-لیبرال «دی‌پن» بود.

۲۰- The Allies - در جنگ اول جهانی کشورهای بودند که علیه «قدرت‌های مرکزی اروپا» متحد شده بودند: روسیه، فرانسه، بریتانیا، ایالات متحده، ایتالیا، ژاپن، بلژیک، صربستان، مونته‌نگرو، یونان، پرتغال و رومانی - علیه «دول مرکزی»: آلمان، اتریش-هنگری، عثمانی، بلغارستان.

۲۱- Mikhail Ivanovich Tereshchenko (۱۸۸۸-) کارخانه‌دار ثروتمند روس (در تولید قند). پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷، وزیر دارایی و بعد وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت بورژوایی شد. او دنبال‌کننده‌ی مشی امپریالیستی ادامه‌ی جنگ تا «پیروزی نهائی» بود.

۲۲- به توضیح ۱۲ رجوع کنید.

۲۳- Alexandr Ivanovich Konovalov (۱۸۷۵-) . کارخانه‌دار بزرگ صنایع نساجی در روسیه. پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه‌ی ۱۹۱۷، وزیر بازرگانی و صنایع و سپس معاون نخست‌وزیر دولت موقت بورژوایی شد.

۲۴- Vladimir Plantonovich Lyakhov (۱۸۶۹-۱۹۱۹)، سرهنگ ارتش تزاری که به دلیل نقشش در سرکوبی جنبش ملی‌انقلابی در قفقاز و ایران به

شهرت رسید. در سالهای جنگ اول جهانی، فرماندار کل سواحل دریای سیاه در ترکیه بود.

۴۵- Matvei Ivanovich Skobelev (۱۸۳۹ - ۱۸۸۵)، منشویک، در ۱۹۰۳ به جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه پیوست. در سالهای جنگ اول جهانی، موضع میانه (سانتریست) اختیار کرد، پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷، نایب رئیس شورای پتروگراد، و بعد نایب رئیس کمیته مرکزی اجرایی مجلس اول شد. از ماه مه تا اوت ۱۹۱۷، وزیر کار دولت بورژوائی موقت بود.

۴۶- Vasily Vitalyevitch Shulgin (۱۸۷۸ -) زمیندار، ناسیونالیست و سلطنت طلب روس. در ۱۹۱۷ فعالانه از دولت موقت بورژوائی حمایت می کرد.

۴۷- Karl Liebknecht (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) - رهبر برجسته ی جنبش کارگری آلمان و جهان. یکی از رهبران جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان، در سالهای جنگ اول جهانی، با ایده ی حمایت از دولت «خودی» در جنگ غارتگرانه مخالفت کرد. در روز دوم دسامبر ۱۹۱۴، او تنها نماینده ی پارلمان آلمان بود که به لایحه ی اعتبارات جنگی رأی مخالف داد. یکی از سازمان دهندگان و رهبران «گروه انترناسیونال» که بعداً خود را «گروه اسپارتاکوس» نامید. در ۱۹۱۶ به سبب تبلیغات ضد جنگ به حبس با اعمال شاقه محکوم شد. یکی از پایه گذاران حزب کمونیست آلمان. در ۱۹۱۹ بوسیله ی ضد انقلابیون ترور شد.

۴۸- Fiedrich Adler (۱۸۷۹ - ۱۹۶۰) - سوسیال دموکرات اتریشی و تئورسین گرایش معروف به «مارکسیسم اتریشی» که برای پنهان کردن انحراف آن از جوهر انقلابی مارکسیسم، مبارزه ی طبقاتی پروتئاریا، از اصطلاحات مارکسیستی استفاده می کرد.

او در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۶ کنت اشتورگ (Sturgkh) نخست وزیر اتریش را ترور کرد.

۴۹- Grigory Yefimovich Rasputin (Novykh) (۱۸۷۲ - ۱۹۱۶) - ماجراجویی که نفوذ بسیار در دربار نیکلای دوم بدست آورده بود.

۳۵- کنفرانس بال (انترناسیونال دوم) در ۱۹۱۲ بیانیه ی به منظور جلوگیری از گسترش جنگ بالکان و دفع شروع يك جنگ عمومی در اروپا منتشر کرد. بیانیه که به کارگران روسیه، به سبب مبارزه ی انقلابی بالنده شان تبریک می گفت، برای احزاب بالکان وظایف مشخصی متکی بر اصل خودمختاری خلق های بالکان تعیین کرد. بیانیه اعلام ساخت، «اما مهمترین وظیفه ی فعالیت های انترناسیونال بر عهده ی طبقه ی کارگر آلمان، فرانسه و انگلستان گذاشته شده است. وظیفه کارگران این کشورها است که از دولت های مربوطه خود بخواهند از کمک به دولت اتریش - هنگری و روسیه خودداری کنند. از هر نوع دخالتی در اوضاع آشفته ی بالکان اجتناب نموده و بیطرفی مطلق را حفظ کنند». بیانیه در حالیکه از «کارگران تمام کشورها دعوت می کرد که با نیروی همبستگی بین المللی پروتاریا با امپریالیسم مبارزه کنند» اعلام می کرد: «بگذار دولت ها متوجه این واقعیت باشند که با وضعی که اروپا و نظری که طبقه ی کارگر دارد، آنها نمی توانند بدون درخطر انداختن

خود آنان جنگ را رها کنند. بگذار به یاد داشته باشند که جنگ فرانسه - آلمان، قیام انقلابی کمون را به دنبال داشت و جنگ روس و ژاپن، نیروهای انقلابی خلق های روسیه را به جنبش واداشت و رقابت در تسلیحات نیروی نظامی و دریائی به وجهه بی سابقه ای تضاد طبقاتی انگلستان و قاره ی اروپا را تشدید کرده و اعتصابات گسترده یی ایجاد کرده است. جنون محض خواهد بود هرگاه دولت ها متوجه نباشند که صرف اندیشه درباری سرعت يك جنگ جهانی بطور اجتناب ناپذیری تنفر و شورش طبقه ی کارگر را موجب خواهد شد. پروتورها آتش گشودن بسوی یکدیگر را برای منافع سرمایه داران، جاه طلبی سلاطین، یا برای افتخار بیشتر معاهده ی مخفی جنایت می دانند». بیانیه سرانجام از کارگران سراسر جهان می خواست با هر اقدامی که به جنگ منجر می شود بازمندگی مخالفت کنند. این بیانیه براساس دویار اگراف معروف لنین و لوکزامبورگ در قطعنامه ی اشتوتگارت (۱۹۰۷) نوشته شده بود.

۳۱- Eugene Victor Debs (۱۸۵۵ - ۱۹۲۶) چهره ی برجسته ی جنبش کارگری امریکا. یکی از سازمان دهندگان «حزب سوسیال دموکرات امریکا» که برپایه ی آن، «حزب سوسیالیست امریکا» در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی اختیار کرد، خیانت سوسیال شوونیست ها را محکوم کرد و علیه ورود امریکا به جنگ به تبلیغات وسیعی دست زد.

۳۲- August Bebel (۱۸۱۳-۱۸۴۰)، چهره ی برجسته ی حزب سوسیال دموکرات آلمان و جنبش بین المللی طبقه ی کارگر.

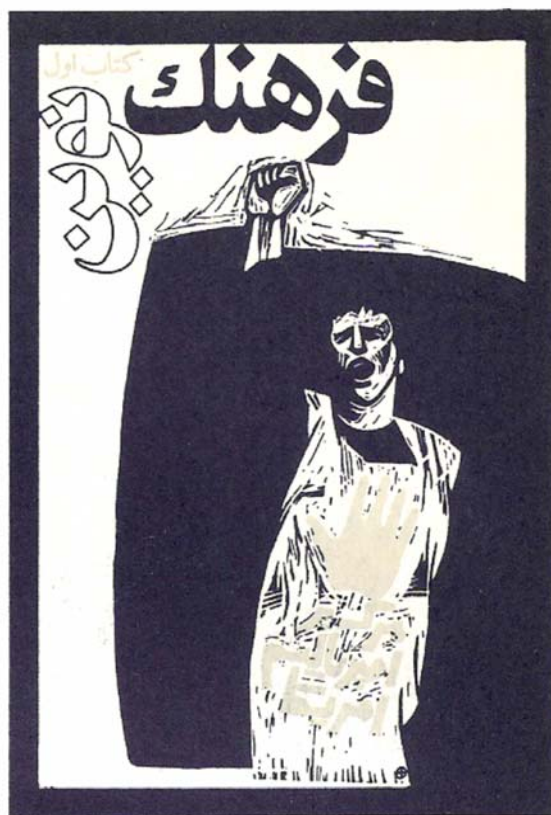
۳۳- Duma: مجلس نمایندگان که در نتیجه ی انقلاب ۱۹۰۵ از سوی دولت تزاری تشکیل شد. دوما گرچه در ظاهر «قوه ی مقننه» به حساب می آمد، اما نیروی مؤثری نداشت و انتخابات آن نه مستقیم بود و نه برابر و نه عمومی. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و ملیت های غیر روس در حداقل ممکن بود. تودمهای عظیم کارگر و دهقان، حق رای نداشتند. دوما ی اول (فوریه تا ژوئیه ی ۱۹۰۶) و دوما ی دوم (فوریه تا ژوئن ۱۹۰۷) از سوی دولت تزاری منحل شد. در سوم ژوئن ۱۹۰۷، دولت کودتا کرد و قانون انتخابات جدیدی به تصویب رساند که حقوق کارگران و دهقانان را بیش از پیش تقلیل داد و حاکمیت مطلق بلوک ارجاعی زمینداران و بورژوازی بزرگ را در دوماهای سوم (۱۹۰۷-۱۲) و چهارم (۱۹۱۲-۱۷) تضمین کرد.

۳۴- منظور، نمایندگان بلشویک در دوما ی چهارم: آ.ی. بادایف، م.ک. مورانوف، ی. ای. پتروفسکی، ف. ن. ساموئیلوف و ن. ر. شاگوف است. در نشست ۴۶ ژوئیه (۸ اوت) ۱۹۱۴، نمایندگان همه ی گروه های بورژوا و فتودال پارلمانی، ورود روسیه به جنگ امپریالیستی را تصویب کردند، اما گروه بلشویک به لایحه ی اعتبارات جنگی رأی مخالف داد و به تبلیغات انقلابی در میان تودمها دست زد. در نوامبر ۱۹۱۴ نمایندگان بلشویک دستگیر شدند و پس از محاکمه در فوریه ی ۱۹۱۵ به تبعید ابد در سبیری محکوم شدند.

این کتاب با اجازه مترجم آن، آقای **وازیگ درساهاکیان**،
به صورت اختصاصی در بهمن ماه ۱۳۹۰،
از سوی **باشگاه ادبیات** به شکل الکترونیکی منتشر شده است.

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>



کتاب‌های فرهنگ‌نویس را از کتابفروشی‌های رودکی،
فرزانه، مروارید، آگاه، پیمان، علم و تندر بخوانید.